



به نام خدای منتشر

جای خالی، جای سبز

محبت ریز با چشم و دست
و
پشت به قدرت
رو به ملت

نزدیک به دو دهه در جامعه ایران چنان جا باز کرد که، آن فضای باز شده، پرناکردنی است؛ نه در ورزش، نه در گود منش، نه در جامعه پر تنش و نه در سیاست اجتماعی شده پرسهش.

قواره ایران پهلوان و جهان پهلوان در «میانه» خالی است و «جای» اش، جای سبزی است. در ورزش تهی از منش دولت زده و در خاکستری مکدر امروزه ایران، جای خالی پهلوان، عیان تر و سبزینۀ سبزی اش، مغز پسته ای تر و روحانی تر است.

برای برخی ها از این «گونه»، دل بهانه می گیرد و منقبض می شود. در این آشفته بازار اکتونی، دل ملی، «بونه» تختی دار دودر نبودش، تنگ تنگ است.

مجموعه «جای خالی، جای سبز»، «یاد» پهلوان غایب حاضر را پاس می دارد. این مجموعه ارزانی به آنی است که هر چه فاصله زمانی و داعش با ما بعید تر می شود، نزدیک تر احساس می کنیم.

ذیل پاس یاد پهلوان، به حساسیت های اجتماعی «چشم انداز ایران» ارج می نهیم که شماره ای از شماره هایش را برای پهلوان اجتماعی ایران زمین، به طبع رساند.

هدی صابر

آنانی که در عین غیبت، «حاضر» اند، نمی شود و این گزاره به نام و جای شان، نمی چسبد. اینان که در قاب خاتم کاری شده ادبیات شفاهی و مکتوب ایرانی، جای گرفته اند، «غایبان حاضرند».

دو عبارت مرکب
«جایش خالی»
و
«جایش سبز»

از کاربری روزمره در محاوره ها و نوشتارهای ایرانی برخوردارند. کاربری این دو عبارت، هم موردی - مناسبتی است و هم مستمر؛ موردها در جمع های دوستانه، بر سر سفره و این جای و آن جای، مصداق میابند، اما مستمرها، همه «گاه»ی و همه «جا»ئی اند.

غلامرضا تختی «مطلوب» همه پسند و همه پیوند «ملت»ی است که هر چه از غیاب او فاصله می گیریم، حضورش، خواستنی تر می شود. پهلوان

اهل همآورد
صاحب بازو بند
جهان روا
صاحب سجایا
افتاده نواز
گل ریز به پای مردمان
بی قیل و قال
نه اهل مال

ادبیات ایرانی، مجموعه ای است مشحون؛ سرشار از سبک، سیاق، صنعت و مضمون. مضمون به مفهوم «محتوای ضمن» و به معنای جان کلامی که «ضمن» کلمه، جلوه گرمی شود. «حضور»، از جمله مضامین شاخصی است که هم در ادبیات شفاهی و هم در ادبیات مکتوب ایرانی، موج زنده هویداست.

حضور هم از منظر
روحی - روانی

و هم از منظر

عاطفی

در ادبیات ما صاحب جایگاه است. ایرانی در ادبیات خویش با هر آنکه با او در آمیخته است، مانوس است، دل بسته است و روح بسته و فکر بسته، و «غیبت» اش را بر نمی تابد. زینرو در غیاب «مطلوب»، «حضور» اش را به هر بهانه و هر مناسبه، امتداد می دهد. از این منظر، «حضرت»، بدیل «غیبت» و به معنای، حاضر بودن اوئی است که هم اینک «نیست». این حضرت می تواند حسین (ع) باشد، و می تواند مولوی، می تواند حافظ و می تواند یک دوست، فرض شود.

صنعت «تشخیص»، کمک کار موثری است برای حاضر کردن غایبان؛ پرنده، ماهی، آینه، گل و ... جملگی، شخصیت دهنده به غایبی هستند که به «حضور»، خواننده می شود.

«هر آن که از دیده برفت، از دل رفت»، مشمول